واپسين تير ترکش آن چنان که می گويند

من کلامِ آخرين را

بر زبان جاری کردم

همچون خونِ بي‌منطقِ قرباني

بر مذبح

يا همچون خونِ سياوش

(خونِ هر روزِ آفتابي که هنوز برنيامده است

که هنوز ديری به طلوع‌اش مانده است

يا که خود هرگز برنيايد).

همچون تعهدی جوشان

کلامِ آخرين را

بر زبان

جاری کردم

و ايستادم

تا طنين‌اش

با باد

پرت‌افتاده‌ترين قلعه‌ی خاک را

بگشايد.

□

اسمِ اعظم

(آن‌چنان

که حافظ گفت)

و کلامِ آخر

(آن‌چنان

که من مي‌گويم).

همچون واپسين نفسِ بره‌يي معصوم

بر سنگِ بي‌عطوفتِ قربان‌گاه جاری شد

و بوی خون

بي‌قرار

در باد

گذشت.

۲۰ مهرِ ۱۳۵۱